

پیوند اسما و صفات الهی با مضامین آیات در سوره تغابن

تاریخ دریافت مقاله: اسفند ماه ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش مقاله: خرداد ماه ۱۴۰۰

یاسین کمالوندی^۱، رمضان موسوی^۲

^۱ کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

^۲ کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

نام نویسنده مسئول:

یاسین کمالوندی

چکیده

بحث اسما و صفات الهی از جمله مسائلی است که همواره مورد توجه قرآن پژوهان و اندیشمندان مختلف بوده است. در این بین، سوره تغابن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در سوره تغابن، تناسب مفهومی و ادبی و بلاغی اسما و صفات الهی به کار رفته در آیات و سوره با محتوای آیات و همچنین با محتوای سوره است. یافتن این تناسب و ارتباط نظام مند بین مفاهیم آیات و سوره با اسما و صفات الهی به کار رفته در آن‌ها، خود مستلزم درک عمیق معنایی این اسما و صفات و همچنین درک محتوای آیات است تا از این رهگذر بتوان به جزئیات تناسب در برخی جهات بلاغی و صنایع بدیعی در آیات پی برد. نوع روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی و بر مبنای مطالعات کتابخانه ای است.

کلمات کلیدی: اسما، صفات الهی، سوره تغابن، قرآن کریم

مقدمه

بیشتر قرآن پژوهان بر این باورند که چینش واژه ها و جملات در آیات نورانی قرآن و نیز نظم آیات در درون سوره های آن توقیفی و از جانب خدای متعال و همراه با اعجاز است. برخی از آیات قرآن با اسماء حسناى الهی ختم شده است و بی تردید اسماء حسناى الهی که در پایان آیات آمده نیز از این قاعده مستثنی نیست و قرار گرفتن آنها در فواصل آیات حکمت آمیز و همراه با دقت و ظرافت است و با محتوای آیات ارتباط تنگاتنگ دارند.

«اسماء و صفات الهی»، از عمیق ترین مباحث توحیدی است که از دیدگاه های مختلف مورد بحث قرار گرفته است. این اسماء و صفات به کار رفته در آیات و سوره قرآنی از جهات گوناگون قابل تأمل هستند. که از نگاه کلامی، برخی را به بحث در کیفیت صفات الهی و تقسیم آنها به صفات ثبوتی و سلبی، ذاتی و افعالی و... برانگیخته است و از سوی دیگر می تواند از نگاهی نو و بدیع این موضوع مورد توجه قرار گیرد. در این بین، در جهت بررسی پیوند اسماء و صفات الهی با مضامین آیات، سوره تغابن مورد توجه این پژوهش هستند. ساختار معنایی سوره تغابن به دنبال انسجام محتوایی میان آیات یک سوره و رسیدن به غرض واحد در هر آیه است. سوره تغابن هجده آیه دارد و در مدینه نازل شده است. به مناسبت آیه نهم که در آن روز قیامت، روز «تغابن» شمرده شده، این سوره تغابن نام گرفته است. تغابن به معنای دیگری را مغبون کردن و سود را به نفع خود جذب کردن است. در قیامت، هر کس به فکر آن است که خود رانجات دهد و دیگری را مقصر بداند. این سوره با توحید و یگانگی خداوند آغاز شده و با هشدار به مردم در مراقبت از اعمالشان و توجه به قیامت ادامه یافته است و در پایان مردم را به اتفاق در راه خدا و دوری از دلبستگی به دنیا سفارش می کند. در این سوره محورهای زیر مورد بحث قرار می گیرد. یک؛ تسبیح تکوینی تمام موجودات عالم. دو؛ توحید و صفات افعال خدا. سه؛ علم خداوند به عمل مخفی و آشکار. چهار؛ اقامه برهان در عین تکرار مدعا. پنج؛ مسئله معاد و یوم الجمع که روز تغابن نامیده شده. شش؛ هشدار به مؤمنین درباره فتنه همسران و فرزندان که از راه خدا باز می دارند و روشهای تربیتی قرآن در برخورد با این فتنه. هفت؛ تقوا و اطاعت پذیری از توصیه های خداوند منان.

بررسی پیوند صفت «قدیر» با مضامین آیات

در آیه ۱ سوره تغابن آمده است: «يَسْبِحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است خدا را تسبیح می گویند او راست فرمانروایی و او راست سپاس و او بر هر چیزی تواناست. همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت قدیر آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی قدیر

قدیر در لغت به معنی همواره و بسیار قدرتمند آمده است. این واژه (از ماده قدر) است که به معنای تقدیر و اندازه گیری است. قدیر صفت مشبّه به معنای همیشه توانا و قادر بودن است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۷۴).

معنی اصطلاحی قدیر

در اصطلاح، قدیر یکی از اسماء حسناى خدای تعالی است که مرکز همه قدرتها است. کلمه قدرت هر گاه وصف انسان قرار گیرد نام هیئتی برای انسان است که با آن می تواند کاری را که می خواهد انجام دهد و چون خدای تعالی با آن وصف شود، معنای عاجز بودن را می دهد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

ارتباط صفات با مضامین آیات

در آیات قرآن کریم تصریح شده که همه ی موجودات عالم عموماً و در حالی که منقاد و مطیع حق می باشند، یگانه آفریدگار خویش را از هر گونه نقص و عیب میرا دانسته، شب و روز به تسبیح او مشغول اند. در آیه ی مورد بحث، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده و صراحت دارد که همه ی مخلوقات عالم؛ زمین و آسمان ها، ستارگان و کهکشان ها، انسان ها و حیوانات و برگ های درختان حتی دانه های کوچک اتم همه و همه در این تسبیح و حمد عمومی شریک می باشند.

قرآن می گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است، و غلغله ای خاموش در پهنه ی عالم هستی طنین افکنده که بی خیران توانایی شنیدن آن را ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به گوش و جان، به نیکویی می شنوند. قرآن کریم با الفاظی مانند «سبح» و «یسبح» در مقام پرده برداری از این حقیقت است که این نیز به نوبه ی خود بر اهمیت تسبیح می افزاید، لذا حضرت حق استوار و محکم به تسبیح موجودات تاکید دارد تا اندازه ای که نفهمیدن و آگاه نشدن انسان را از چگونگی تسبیح موجودات، دلیل بر تسبیح نکردن آنان نمی داند، بلکه دلیل بر این است که همه ی

انسان ها قادر به درک و فهم آن ها نیستند، همان گونه که فرمود: «لا تفقهون تسبیحهم»، و فقط بندگانی منحصر به فرد می توانند به آن راه یابند. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

از طرف دیگر، هدایت بشر و معرفت انسان مبتنی بر چهار رکن است: «سبحان الله و الحمد لله ولا إله إلا الله و الله أكبر»، گویی خانه ی خدای متعال بیت المعمور و عرش عظیم الهی نیز به یمن این چهار کلمه تربیع شده است. در میان ذکرهای فراوانی که از زبان منادیان وحی وارد شدند، چهار ذکر که گفته شد سرآمد همه ی اذکار است به خصوص «لا إله إلا الله» که با به زبان آوردن آن مهر تسلیم بر پیشانی او خورده و از هر لحاظ در زیر لوای اسلام در امن و امان به سر می برد، اما با توجه به ادله ی موجود، ذکر تسبیح از آن بقیه ی اذکار بالاتر و برتر است. (عالمی، ۱۳۸۴: ۶۹).

دلیل اول :

ذکر «سبحان الله و الحمد لله ولا إله إلا الله و الله أكبر» اگر چه در آن تهلیل و تحمید عظمی نیز وجود دارد ولی به نام تسبیحی کبرا مشهور است، و این خود دلیل روشنی بر اهمیت و برتری تسبیح است، همان طوری که اسم مذهب شیعه، مذهب جعفری شد؛ زیرا امام جعفر صادق علیه السلام در بسط علم و آیین جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امامان دیگر برتری داشت، لذا این مذهب، جعفری نامیده شد. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۱۳۷).

دلیل دوم :

با توجه به بررسی آیات قرآن مجید، این نکته ی مهم به دست می آید که ماده ی «سبح» با مشتقاتش بیش از نود مرتبه در آیات قرآن به چشم می خورد. در حالی که ذکر لا إله إلا الله در آغاز هفت سوره، و حمد در پنج سوره مشاهده می شود، و ماده ی حمد با مشتقاتش کمی بیش تر از شصت بار در قرآن آمده است. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۱۳۸).

دلیل سوم :

از نظر رتبی نیز تسبیح مقدم بر حمد است؛ زیرا تا کسی خدا را نشناسد، و او را از هر عیب و نقصی پاک و منزّه نداند، نمی تواند حمد و ستایش او را به جای آورد؛ زیرا ستودن شخصی لازمه اش این است که عاری از هر گونه شائبه ی نقص باشد، می توان نتیجه گرفت که چون تسبیح مقدم بر حمد است از سوی دیگر می تواند علت برای حمد نیز باشد. به عبارت دیگر: تهلیل و تکبیر به عنوان جزء، و تسبیح به عنوان کل است، و شرافت کل از جزء بیش تر است، و آنچه در سه رکن دیگر وجود دارد زیر مجموعه ی تسبیح هستند. (بلاغی، ۱۴۲۰: ۱۴۱). کمال هر کس و هر چیزی با دو امر است: یکی به وجود او، دیگری صفاتی است که ذی الکمال دارد، این صفات یا صفات ذاتیه است که از ناحیه ی خدا است، یا صفات اکتسابیه است که آن نیز از طرف او می باشد؛ چون که در آیه ی دیگر فرمود: «وما توفیقی إلا بالله» و توفیق و پیروزی من فقط از ناحیه ی خدا نیست. در حقیقت هر چه هست از ناحیه ی خدای تبارک و تعالی است لذا فرمود: «وله الحمد»؛ هر کسی هر حمد و ستایشی می شود این حمد و ستایش برمی گردد به نیرو و قدرت خدای تبارک و تعالی. در نتیجه همه ی حمدها و ستایش ها برای خدا است، وقتی که او مالک همه ی موجودات است و بر تمام امور سلطنت دارد، پس هر ستایش و حمدی و هر تسبیح و تقدیسی برای او خواهد بود.

الف و لام «الحمد» برای جنس است یعنی جنس حمد با تمام معانیش برای او خواهد بود، و هر کس در عالم هر حمدی می شود حمدش اعتباری و صوری و مجازی است، حمد حقیقی و ستایش و ثنای حقیقی مخصوص خدای تبارک است. در واقع حمد و ستایش، بیان کردن صفات کمال است، نظام آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی پایان و قدرت بی انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می گوید، مخصوصاً با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و ستایش عمومی موجودات آشکارتر شده است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۴۰).

اگر روزی شاعر نکته پرداز گفت:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است کردگار (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

هر برگ از برگ های درختان را دفتر و کتاب معرفت پروردگار معرفی کرد، دانشمندان گیاه شناس امروز در باره ی این برگ ها کتاب ها نوشته اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچک ترین اجزای آن یعنی سلول ها گرفته تا طبقات هفت گانه ی برگ، و دستگاه تنفسی آن، و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده ی برگ ها در این کتاب ها بحث های فراوان کرده اند. بنابر این، هر برگ، شب و روز نغمه ی توحید سر می دهد و آواز رسای حمدش را در درون باغ و جنگل، و بر فراز کوه ها، در خمیدگی دره ها پخش می کند، اما بی خبران چیزی از آن نمی فهمند و آن ها را ساکت و خاموش می دانند، این معنا برای حمد و ستایش عمومی موجودات کاملاً قابل درک است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۵۷).

در آخر آیه ی مورد بحث می فرماید: «و هو علی کل شیء قدير» و خداوند بر هر کاری قدرت دارد و بر هر چیزی توانا است. این آیه هم کلیت دارد، بر عمومیت متعلق درت او دلالت می کند و می فهماند قدرت او محدود به هیچ حد، و مقید به هیچ قید و شرطی نیست، و دلالت

دارد بر این که خدای تبارک و تعالی مالک حکم بر هر چیز و تصرف در آن است، هر طور که بخواهد و اراده کند، و معلوم است که به جز جمیل، چیز دیگری اراده نمی کند، و قدرت او هر چیزی را فرا گرفته است.

بررسی پیوند صفت «بصیر» با مضامین آیات

در آیه ی ۲ سوره تغابن آمده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ او خدایی است که شما را آفرید گروهی از شما کافران و گروهی مؤمن هستید، و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است. همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت بصیر آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی بصیر

بصیر، صفت مشبیه بر وزن فعیل، از ریشه (بصر) و به معنای بینای همیشگی است. لغت‌شناسان معانی متفاوت دیگری نیز برای آن ذکر کرده‌اند؛ مانند: مبصر و بینا، عالم و آگاه و مخالف آن، ضریر و نابینا است. (ابن منظور، ۱۰۴۱۱: ۹۸).

بصیر غالباً به صورت ترکیبی اضافی با واژه چشم به کار می‌رفته و در برابر بینایی حسی و ظاهری، به معنای بینایی قلبی و شهودی بوده است. مشتقات این ماده، در قرآن بسیار به کار رفته‌است؛ نظیر: بَصْرٌ و جمع آن أَبْصَارٌ، به معنای چشم یا قوه بینایی، ترکیب «اولی الابصار» به معنای صاحبان بینش و پندگیری، بصیر به معنای آگاه یا بینا، مبصر به معنای روشنایی دهنده و بینا مبصره به معنای آشکار کننده و روشنی ده، مستبصر به معنای تمیز دهنده حق از باطل یا طالب بصیرت و آگاهی به کار رفته است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۵۲).

معنی اصطلاحی بصیر

بصیر را در اصطلاح می توان نوعی تشویق و ترغیب بندگان به نیکی‌ها و نهی و تحذیر انسان‌ها از بدی‌ها و زشتی‌ها را استفاده کرد، چنان که لحن تهدیدآمیز بعضی از آیات در این زمینه به روشنی قابل فهم است. از این رو برخی، فایده شناخت صفت بصیر در خداوند را اهتمام بیش تر آدمی به مراقبت و حسابرسی اعمال خویش دانسته‌اند. به طور کلی بصیرت و ابصار به معنای بینایی است که گاه با چشم ظاهر، صورت می‌گیرد و جنبه حسی دارد و گاه با چشم درون و عقل و به معنای ادراکات عقلی و قلبی است. (صادقی تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۵۴).

ارتباط با مضامین آیات

آیه ی دوم از این سوره ی مبارکه به خلقت انسان اشاره دارد که این موضوع خلقت کراراً با الفاظ مختلف در قرآن بیان شده است که برخی از آیات به خلقت انسان اشاره دارد و ایجاد و پدیدار شدن آن را بازگو می کند، و برخی دیگر به کیفیت و چگونگی پیدایش پرداخته است.

این قسمت از آیه باید از دو جهت بحث شود :

یک؛ خلقت انسان که «هو الذی خلقکم» به جهت اول آن اشاره دارد و مربوط به اصل خلقت است.

دو؛ خلقت از چه چیزی؟ یعنی ایجاد انسان از چه موجودی است و با چه وسایل و تجهیزاتی او را ساخته است؟

در قرآن مجید این دو جهت مورد توجه قرار گرفته است، آنچه را که در روز نخست یعنی در روز بعثت در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عبادت و تفکر مشغول بود، حق جل جلاله با ترنم وحی او را مخاطب قرار داد، و با صدای دلنشینی او را به خود مشغول کرد، جذب ای که او را ربود، آهنگی که همه ی وجودش را گرفته بود، خداوند خلقت انسان را که در این دو آیه سرلوحه ی دعوت جهانی خویش قرار داد، که این گونه آغاز کردن، آن هم در آغاز یک دعوت فراگیر، نشانه ی اهمیت و ارزش آن است، گویا خلقت انسان که خطاب «احسن الخالقین» را نیز به همراه دارد، کمال آفرینش حق در سراسر جهان خلقت است. (ابوحیان، ۱۴۰۵: ۱۳۷).

در غار حرا آیه نازل شده و فرمود: «اقرأ باسم ربك الذي خلق» (علق: ۱)؛ بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید. در این آیه از اصل خلقت شروع کرده تا این که فرمود از چه چیز آفریده است: «خلق الإنسان من علق» (علق: ۲)؛ همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد.

جهت دوم یعنی انسان را از چه چیز آفرید؟ در سوره ی دیگر می فرماید: فلنظر الإنسان منه خلق من ماء دافق «طارق: ۶». انسان باید نگاه کند که از چه چیز آفریده شده؟! از یک آب جهنده آفریده شده است. و در جای دیگر فرمود: «ولقد خلقنا الإنسان من سلالة من طين» (مومنون: ۱۲). ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم. و در سوره ی دیگر می فرماید: «ومن آياته أن خلقكم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون» (روم: ۲۰). از نشانه های خداوند این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسان هایی شدید و در روی زمین انتشار یافتید. و در جای دیگر فرمود: «والله خلقكم من تراب ثم من نطفه» (فاطر: ۱۱). خداوند شما را از خاک آفرید سپس از نطفه خلق کرد. (ابوحیان، ۱۴۰۵: ۱۴۴).

در این آیه به دو نشانه ی عظمت الهی اشاره شده: یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان - یعنی حضرت آدم علیه السلام - باشد، یا آفرینش همه ی انسان ها از خاک؛ چون که تمام مواد غذایی تشکیل دهنده ی وجود انسان به طور

مستقیم یا غیر مستقیم از خاک گرفته می شوند. نشانه ی دیگر، تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم ابو البشر در سراسر کره ی زمین است که اگر ویژگی گسترش در حضرت آدم آفریده نشده بود به زودی از میان می رفت و نسل او برچیده می شد. (حقی بروسی، بی تا: ۹۱).

انسان با برخورداری بودن از همه ی استعدادها و شایستگی ها، در عین این که از امتیاز شرافت و برتر بودن مخلوقات جهان هستی برخوردار است، از خاکی ناچیز آفریده شد که در کمی ارزش ضرب المثل است. خداوند متعال نیز که خالق و آفریدگار این موجود پر رمز و راز است و او را از موادی چنین ساده و بی جان پدید آورد، در واقع بخشی از قدرت لایزال خود را در جهان هستی به نمایش گذاشت که نه تنها بر همه ی موجودات عالم سرفرازتر است، بلکه حق نیز در پدید آوردن چنین موجودی بدیع - یعنی انسان - با بیان شیوای وحیانی و با گفتار: «تبارک الله أحسن الخالقین» به خود آفرین گفت. (برخورداری، ۱۳۷۹: ۶۳).

اگر بشر بخواهد به چگونگی اعجاز خلقت انسان پی ببرد هرگز نمی تواند به همه ی ویژگی ها و شگفتی های انسان دست یابد؛ زیرا دایره ی فهم و درک انسان گواه همین مطلب است، اما اگر به مقدار وسیع و ظرفیت خود بخواهد از پیدایش این موجود و امتیازات محیر العقول او آگاه شود کافی است به یک عضو فعال انسان نظر کند و او را مورد بررسی دقیق قرار دهد. مثلاً اگر پرده های ظریف چشم که از برگ گل هم لطیف تر و حساس تر و ظریف تر است، هم چنین سلول های فوق العاده و حساس و ظریف مغز را که هر یک وظیفه ای را به عهده دارند، در کنار خاک بگذاریم و با یک دیگر مقایسه کنیم، آن گاه راز تبریک گفتن حق به خود آشکار می شود، و می فهمیم که آفریدگار جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته که از آن ماده ی تیره ی کم ارزش چنین دستگاه های ظریف و دقیق و پر ارزشی را به وجود آورده است. خاک که از خود نه نور و حرارتی دارد و نه زیبایی و طراوتی، و نه از حس برخوردار است و نه حرکت و جنبشی از او سر می زند، ولی در عین حال خمیر مایه ی پیدایش انسانی شده است که دارای تمام این صفات بی نظیر است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۷).

البته تعبیر خلقت انسان از خاک، بیانگر این واقعیت است که از نظر خلقت تفاوتی در میان انسان ها وجود ندارد، آغاز پیدایش آن ها از یک نقطه است و ریشه ی همه به یک جا باز می گردد، و همگی پیوند ناگسستنی با خاک دارند، وطبعاً سرانجام نیز همه ی انسان ها بدون استثنا به آغوش خاک باز می گردند.

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی قیامت اصل خلقت انسان را که از چه ماده و موادی تشکیل شده است و مراحل مختلف آن را بیان می کند و می فرماید: «ألم یک نطفه من منی یمنی ثم کان علقه خلق فسوی» آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته در آمد، و خداوند او را آفرید و موزون ساخت.

این آیه به روشنی دلالت بر این دارد که انسان در آغاز نطفه ای از منی بود که در رحم ریخته شد، سپس این مرحله را پشت سر گذاشته و به صورت خون بسته در آمد و خداوند او را آفرینش بخشید و موزون ساخته است.

خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی زمر چگونگی خلقت انسان در رحم مادر را بیان می کند و می فرماید:

«یخلقکم فی بطون أمهاتکم خلقاً من بعد خلق فی ظلمات ثلاث ذلکم الله ربکم له الملک لا إله إلا هو فانی تصرفون» (زمر: ۶). او شما را در شکم مادران تان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکی های سه گانه می بخشد، این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (در عالم هستی) از آن او است، هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!

ضمن این که در آیات دیگر، مساله ی خلقت انسان بیان شد، در این آیه به مساله ی پیچیده ی آفرینش انسان در جنین پرداخته است. ناگفته پیدا است که منظور از «خلقاً من غیر خلق» فقط در آفرینش نیست، بلکه آفرینش های مکرر و پی در پی است و هم چنین روشن است که جمله ی «یخلقکم» به اعتبار این که فعل مضارع است، دلالت بر استمرار دارد، و اشاره ای است کوتاه و پر معنا به تحولات عجیب، و چهره های متفاوت و شگفت انگیز جنین در مراحل مختلف در شکم مادر که به گفته ی دانشمندان جنین شناسی از عجیب ترین و ظریف ترین چهره های آفرینش پروردگار است. تا آن جا که علم جنین شناسی یک دوره ی کامل توحید و خدانشناسی محسوب می شود، و کمتر کسی است که ریزه کاری های این مسایل را مطالعه کند و زبان به حمد و ستایش آفریننده ی آن نگوید. در این آیه تعبیر به «ظلمات ثلاث» (تاریکی های سه گانه) شده که اشاره به ظلمت شکم مادر و ظلمت رحم و مشیمه (کیسه ی مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است) می باشد که در حقیقت سه پرده ی ضخیم هستند که بر روی جنین کشیده شدند. (معصومی، ۱۳۸۹: ۷۴).

با توجه به آیات ذکر شده می توان گفت: انسان شکل یافته از یک ذره منی است، یعنی از یک اسپرم تشکیل شده است که در یک قطره ی منی حدود یک صد میلیون اسپرم است که هر اسپرمی خودش چه ژن هایی همراه دارد.

به عبارت دیگر: انسان از نطفه و منی است، و نطفه و منی نیز از اسپرم و تخمک تشکیل شده، و هر کدام از آن ها ژن های مختلفی دارند، و هر ژنی خاصیتی را به وراثت از پدران و مادران سابق منتقل می کند، وراثت نیز در جای خود در چگونگی شکل یافتن انسان نقش مهمی دارد، چه بسا صفتی از چند نسل قبل به این فرزند جدید منتقل می شود، چیزی که ناقل صفات آبا و اجداد است ژن های مختلف در سلول های نر و ماده است. مثلاً اگر کسی باشد که عمری طولانی داشته باشد و مربوط به همان طایفه و نسل باشد، گروهی که گذشتگان او دیده اند اگر علامتی را روی صورت همین انسان جدید باشد که با یکی از بستگان خود شباهتی دارد، به او یادآور می شوند که شما در این

علامت - مثلا خال بر گونه داشتن و یا چشم آبی بودن - شبیه به فلانی هستید، با شگفتی باید پرسید به راستی این اسپرم چیست که یک صد میلیون در یک قطره درست می شود، و ژن هایش این توارث را ایجاد می کنند. (بهجت پور، ۱۳۹۳: ۱۳۷).

خداوند متعال - که خود پدید آورنده ی آن است - می فرماید:

«ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضعه عظاما فکسونا العظام لحما ثم أنشأناه خلقا آخر فتبارک الله أحسن الخالقین» (مومنون: ۱۴). سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم، سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوان هایی در آوردیم، از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدایی که بهترین خلق کنندگان است؟

در این آیات آغاز آفرینش انسان را از گل و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش قرار داده است، و از رحم به «قرار مکین» (قرارگاه امن و امان) تعبیر شده که اشاره به وضعیت خاص رحم در بدن انسان استدر واقع در محفوظ ترین نقطه ی بدن که از هر طرف کاملا تحت حفاظت است قرار گرفته، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوشش های متعدد شکم از سوی سوم، حفاظتی که از ناحیه ی دست ها به عمل می آید از سوی چهارم همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است. مراحل پنج گانه ی خلقت انسان به روشنی در این آیات به آن اشاره شد، مرحله ی اولی که هر کدام برای خود، عالم عجیبی دارد، مملو از شگفتی ها که در علم جنین شناسی امروز دقیقا مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتاب هانوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتی های آن سخن می گفت، اثری از این علم و دانش جنین شناسی نبود. وقتی تشکل یافتن و صورت گرفتن انسان از دست قدرت حق پایان یافته و به مهم ترین مرحله ی خلقت و ظهور او می رسد، با تعبیری سر بسته و پر معنا اشاره کرد و فرمود: سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم، بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است. (بهجت پور، ۱۳۹۳: ۱۴۵).

مراحل خلقت انسان در دعاهاى ائمه ی معصومین علیهم السلام نیز اشاره شده همان گونه که سید الشهدا امام حسین علیه السلام در دعای معروف و مشهور عرفه - که در بر دارنده ی یک دوره ی کامل و عالی درس توحید می باشد - به هنگام بر شمردن نعمت ها و قدرت خداوند، به پیشگاه او چنین عرض می کند:

ابتدعت خلقی من منی یمنی، ثم أسکنتنی فی ظلمات ثلاث بیت لحم و جلد و دم، لم تشهرنی بخلقی، ولم تجعل لی شیئا من أمری، ثم أخرجتنی إلی الدنیا تاما سویا». (حائری تهرانی، ۱۳۷۷: ۹۶). خدایا! آغاز آفرینش مرا از قطرات ناچیز منی قرار دادی، سپس مرا در ظلمت های سه گانه، در بین گوشت و پوست و خون اسکان دادی، آفرینش مرا آشکار ساختی، و در آن مخفی گاه به تطورات خلقت ادامه دادی، و هیچ یک از امور حیاتی مرا به من واگذار نکردی، سپس مرا به دنیا کامل و سالم منتقل ساختی.

آری، به راستی باید بر این قدرت نمایی بی نظیر که در ظلمتکده ی رحم این چنین تصویر بدیعی با این همه عجایب و شگفتی ها بر قطره های آبی نقش می زند، آفرین گفت، و باید بر آن علم و حکمتی که این همه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیز ایجاد می کند فریاد تحسین و مبارک باد سر داد. البته این مراحل یاد شده که مربوط به صورت ظاهری انسان است فقط بخشی از وجود انسان و صورت مادی او را چنین میناگری کرده و در عالم خلقت به نمایش گذاشت، اما آنچه سبب امتیاز او از سایر موجودات می شود. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

بعد دیگر او است که به باطن و سیرت او مرتبط است، وقتی سیرت او مورد بررسی قرار گیرد تا از آن آگاهی پیدا شود، این جاست که راز اسرار پنهان رخ می نمایاند، و حق با جلال و کمال خود ظهور پیدا می کند، و تازه این معمای فرشتگان حل می شود، تا حدی که در برابر سوال چرایی خلقت این پدیده ی هستی از زبان فرشتگان، پاسخ «إنی أعلم ما لا تعلمون» از طرف ذات لایزال الهی شنیده شد که چه استعدادهایی در وجود انسان نهفته است که در واقع هدف از خلقت بشر همان باطن و سیرت او می باشد. از تعبیر زیبای خداوند بعد از اتمام آفرینش انسان به «أحسن الخالقین» این سوال به ذهن تداعی می کند که آیا در برابر خدای متعال، آفریدگار دیگری وجود دارد؟ اگر چه پرسش الهی غیر از اله یکتا با برهان لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدتا؟ پاسخ داده شد، اما با توجه به کلمه ی «خلق» که به معنای «ایجاد کردن» است، پاسخ این سوال روشن است، آفریدن می تواند در حق دیگران نیز صدق کند، اما خلق و ایجاد که از دست توانای حق صورت می گیرد با ایجاد که از غیر خدا تحقق پیدا می کند از جهاتی گوناگون و متفاوت است. خداوند متعال مواد اولیه را برای صورت بخشیدن اشیا می آفریند و ایجاد می کند، یعنی آنچه را اصلا وجود خارجی نداشت، ایجاد می کند، در حالی که غیر خدا با وجود مواد موجود در عالم خلقت دست به ایجاد چیزی می زند و به او شکل می دهد. (زهری، ۱۴۲۱: ۲۱۵-۲۱۴).

مثلا از مصالح ساختمانی خانه ای ساختند، و یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای احداث می کنند، این ها خلقتی بدیع و تازه ای نیستند که دیگران از انجام آن عاجز باشند اگر چه در جای خود ستودنی است. به تعبیر دیگر: خداوند متعال مخلوقات و اشیا را از عدم و نیستی به ظهور و هستی خلق و ایجاد می کند، اما دیگران فقط تغییر شکل می دهند. مثلا- یک آشپز با در اختیار داشتن بهترین مواد، غذایی را برای دیگران تهیه می کند که تحسین همه را بر می انگیزد، اما تشویق کنندگان هیچ گاه او را به عنوان یک آشپز درجه ی یک نمی

پذیرند؛ زیرا آن‌ها بر این باورند که اگر همان مواد با همان کیفیت در اختیار آشپزهای دیگر قرار داده شود، بهتر از او می‌توانند غذای مطبوع و لذیذ را فراهم کنند. هر جایی که انسان بتواند چیزی را خلق کند، آن هم به اذن و فرمان خدای متعال است؛ زیرا جهان هستی یک پارچه در سیطره ی قدرت اوست، حکمرانی او بر همه جا و همه چیز احاطه دارد، کوچک ترین کاری و حرکتی بدون اذن و اجازه ی او در عالم خلقت رخ نمی‌دهد (ازهری، ۱۴۲۱: ۲۸۷). خداوند متعال درباره ی حضرت مسیح علیه السلام می‌فرماید:

«وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي (مائده: ۱۱۰).

و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من پرنده ای می‌شد. در ادامه ی آیه ی مورد بحث فرمود:

«فَمَنْكُمُ الْكَافِرُ وَمَنْكُمُ الْمُؤْمِنُ» گروهی از شما کافر و گروهی مومن هستند.

یکی از مهم ترین نکات آیه ی شریفه این است که خداوند کافر شدن کافران و مومن شدن مومنان را به خلقت خود نسبت نداد، بلکه فرمود: خداوند همه ی شماها را خلق کرد، اما اختیار کفر و ایمان با انسان است.

برداشتی که می‌توان از آیه داشت این است که شما در انتخاب ایمان و کفر مختارید، هیچ گونه اجباری در مومن و کافر شدن شما نیست. انسان بر سر دوراهی خیر و شر ایستاده است، او با کمال اختیار می‌تواند خیر را برگزیند و سعادت دنیا و آخرت خود را تامین کند، و بهشت برین را جایگاه ابدی خود سازد، و یا این که راه شر را پیش گیرد و جهنم را ملاوی همیشگی خود سازد و در عذابی الیم و دردناک خالد و همیشه بماند

از سوی دیگر، مقدم داشتن کلمه ی کافر بر لفظ مومن اشاره به کمیت کفار دارد که از نظر تعداد به مراتب از مسلمانان عموماً و از مومنان خصوصاً بیش ترند که این تفاوت عددی را در چند آیه ی دیگر بیان فرمود:

یک، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَوْعَنُونَ» (بقره: ۱۰۰). بیش تر آن‌ها ایمان نمی‌آورند.

دو، «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (حجرات: ۴). بیش تر آن‌ها نمی‌فهمند.

سه؛ «وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ (انعام: ۱۱۱). ولی بیش تر آن‌ها نمی‌دانند.

بعضی از اهل جبر به این آیه استدلال کردند که سعادت و شقاوت و بدبختی و خوشبختی انسان در اختیار او نیست، این سرنوشت است که انسان را به هر سویی می‌برد. آن‌ها برای این که بتوانند مفهوم خود را روشن تر کنند به این مثال دست آویز شدند و انسان را مانند مسافر و سرنشین کشتی می‌دانند که گاهی کشتی او را به جزیره ای ناشناخته می‌برد، و گاهی نیز از جزیره ای سر سبز و خرم سر در می‌آورد، و بعضی اوقات ممکن است در منطقه ای از دریا گرفتار طوفان شده و در اثر موج‌ها غرق شود. در نگاه آنان، انسان هیچ گونه اختیاری در تصمیم گیری‌ها ندارد، و از این آیه ی کریمه به مجبور بودن انسان استدلال کردند، یعنی شقاوت‌مندان در شقاوت و سعادت‌مندان در سعادت، گناه کاران و بد اندیشان در بی بند و باری و عابدان و نیک اندیشان در بردباری و سلامت نفس، هیچ گونه اختیاری نداشته بلکه همگی به اجبار به چنین اعمالی مشغولند.

بررسی پیوند صفت «علیم» با مضامین آیات

در آیه ی ۴ سوره تغابن آمده است:

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، او آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است و آنچه را که شما پنهان و آشکار کنید همه را می‌داند، و خداوند از آنچه در سینه‌ها وجود دارد آگاه است. همان‌طور که می‌بینیم، در آیه مذکور، صفت علیم آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی علیم

علیم، از مشتقات «علم» و از اسما و صفات خداوند است. علیم در لغت به معنی دانا، آگاه و آنکه عملش محیط بر جمیع اشیا باشد آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹).

معنی اصطلاحی علیم

صفت علیم در اصطلاح، بر نشانه یک شیء (که با آن از غیر خود متمایز می‌گردد) دلالت می‌کند. علم، نقیض جهلو به معنای معرفت است. علم، یعنی یقین و «علیم» مانند «عالم»، کسی است که متصف به علم است. علم از لوازم حیات است و حیات، صفت ذاتی اولی خداوند متعال است. علم او مثل سایر صفات ذات او، همیشه و لایزال در فعلیت تامه واجب و ثابت است. برای ذات و صفات او نهایت و حد و غایتی نیست، ازلی و ابدی و به هر چیزی محیط است؛ یعنی حقیقت علم او به معنای شهود، حضور و احاطه او بر هر چیز است. علیم، صفت مشبیه علم است و در موردی بکار می‌رود که به ثبوت صفت علم اشاره داشته باشد. (مدرسی، ۱۳۷۷: ۵۹).

ارتباط صفات با مضامین آیات

جهت مورد بحث در این آیه ی مبارکه را می توان این گونه بیان داشت:

جهت اول: مراحل علم الهی

در این آیه ی کریمه به سه قسم از علم بی پایان خالق هستی اشاره شد:

یک؛ علم و آگاهی خداوند به تمام موجودات عالم.

دو؛ علم او به تمام اعمال و رفتار انسان، چه آشکار باشند یا پنهان.

سه؛ آگاهی پروردگار نسبت به نیاتی که انسان ها در باطن و قلب دارند.

اگر کسی به این معرفت و آگاهی برسد که خداوند متعال به این امور علم و آگاهی دارد، در وجودش اثر تربیتی عجیبی دارد، و می فهمد که هر نیت و عقیده ای که در دل دارد، خداوند از آن آگاه است، یقیناً توجه به این مطلب در تربیت و ترقی و رسیدن انسان به تکامل موثر است. حتی در بین انسان ها چنین است که اگر حرکات و افعال کسی در حضور شخص دیگر باشد بیش تر مراقب است که خطا نکند و بی راهه نرود، و بی جهت قدم برندارد، باور این امر که خداوند از آنچه که در دل ها و ضمیر انسان ها می گذرد آگاهی کامل دارد، یک نیروی بازدارنده ای هست. (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

وقتی خداوند به همه ی آن ظرایف و دقایق افکار و نیت های مان را خالص کنیم، و هیچ وقت نیت کار خلاف قانون شریعت نکنیم، و در اعمال مان اخلاص داشته باشیم. لقمان حکیم در ضمن وصیتی به فرزندش گفت:

«أكثر الزاد؛ فان السفر بعيد، وأخلص العمل؛ فان الناقد بصير» (سیوطی، ۱۴۲۱: ۶۳)؛ خرجی و توشه ی زیادی همراه خود داشته باش؛ زیرا مسافرت دور و درازی در پیش داری، و عمل را خالص گردان؛ زیرا آن کس که اعمالت را می سنجد به همه چیز آگاه و بینا است. هر گاه فکر ناروایی به ذهن رسید لازم است استغفار شود و از خداوند مدد خواست، قرآن کریم از حضرت یوسف پیغمبر علیه السلام نقل کرده و می فرماید:

«وما أبر نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي إن ربي غفور رحيم» (یوسف: ۵۳)؛ من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند؛ پروردگارم غفور و رحیم است. در این جا به مناسبت ذکر بخشی از اقسام علم پروردگار متعال، در فضیلت علم و دانش از دیدگاه عقل، آیات و روایات، به صورت کوتاه اشاره ای می شود.

جهت دوم: ارزش علم و دانش

برتری علم و دانش از دیدگاه عقل

اما دلیل عقلی برتری علم این است که معقولات به موجود و معدوم تقسیم می شوند، و معلوم است که موجود اشرف و برتر از معدوم است، آن گاه موجود به جامد و نامی تقسیم می شود، شکی نیست که نامی برتر از جامد است، و نامی به حساس و غیر حساس تقسیم می شود، در این جا هم حساس اشرف از غیر حساس است، سپس حساس به عاقل و غیر عاقل تقسیم می گردد، بدون شک عاقل اشرف و برتر از غیر عاقل است، و عاقل هم به عالم و جاهل تقسیم می شود، و شکی نیست که عالم اشرف از جاهل است (شاذلی، ۱۴۱۲: ۹).

فضیلت و برتری علم در آیات

یک؛ «وما يعلم تأويله إلا الله والراسخون في العلم يقولون أئنا به كل من عند ربنا وما يذكر إلا أولوا الألباب» (آل عمران: ۷). در حالی که تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند (آن ها که به دنبال فهم و درک اسرار همه ی آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی هستند).

دو؛ «قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون إنما يتذكر أولوا الألباب» (زمر: ۹) بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند.

سه؛ «وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون» (عنکبوت: ۴۳). این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم، و کسی جز دانشمندان آن را درک نمی کنند.

روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام نقل شدند که قسمتی از آن ها در این جا ذکر می شوند:

یک؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «فضل العالم علی العابد كفضل القمر علی سائر النجوم ليلة البدر، وان العلماء ورثة الأنبياء، إن الأنبياء لم يورثوا دیناراً ولا درهما ولكن ورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر». (زحیلی، ۱۴۱۸: ۴۷)؛ برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهارده است، و به راستی که علما و دانشمندان وارثان پیامبرانند، و پیامبران دینار و درهمی برجای نمی گذارند، بلکه علم و دانش را به ارث می گذارند، پس هر آن کس که علم را بگیرد بهره ی فراوانی برده است.

دو؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد» (زحیلی، ۱۴۱۸: ۵۵). عالمی که دیگران از دانش او بهره گیرند و استفاده کنند از هفتاد هزار عابد برتر و بالاتر است.

سه؛ از حفص بن غیاث روایت شده که حضرت صادق علیه السلام به من فرمود:

«من تعلم العلم وعمل به وعلم لله دعی فی ملکوت السموات عظیماً، فقیل: تعلم له عمل لله وعلم الله». (خطیب، بی تا: ۶۶)؛ کسی که یاد بگیرد علم و دانشی را و به آن عمل کند و دیگران را برای خدا تعلیم دهد، در ملکوت آسمان ها بزرگ خوانده می شود، و گفته می شود: برای خداوند یاد گرفته و برای خداوند عمل کرده و برای خدا یاد داده است.

بررسی پیوند صفات «غنی» و «حمید» با مضامین آیات

در آیه ی ۶ سوره تغابن آمده است: «ذَلِكِ يَآئِهْ كَانَتْ تَاتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»؛ این به خاطر آن است که رسولان آن ها (پیوسته) با دلایل روشن به سراغ شان می آمدند، ولی آن ها (از روی کبر و غرور) گفتند: آیا بشرهایی (مثل ما) می خواهند ما را هدایت کنند؟! از این رو کافر شدند و روی برگرداندند، و خداوند (از ایمان و طاعت شان) بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ی ستایش است.

همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، دو صفت «غنی» و «حمید» آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی غنی

غنی در لغت به معنی بی نیاز، توانگر و ثروتمند آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۱: ۹۱).

معنی اصطلاحی غنی

غنی در اصطلاح، به معنای کسی است که از همه چیز بی نیاز است و همه محتاج او هستند. (مدرسی، ۱۳۷۷: ۳۶).

معنی لغوی حمید

حمید، بر وزن فعلیل، از ماده حمد است که همه لغت شناسان آن را ضد ذم و غالباً به معنای مدح، ثنا و شکر دانسته اند، گرچه به رأی راغب اصفهانی ستاینده خود و ستاینده مؤمنان و به معنی محمود بود، ستوده، ستودن خود مر خود را و ستودن مؤمنان او را، به معنای کسی که ستایش برای او ثابت شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۷۹).

معنی اصطلاحی حمید

در اصطلاح منظور از حمید در قرآن کریم، خدایی است که مستحق حمد و ستایش است. (مدرسی، ۱۳۷۷: ۷۴).

ارتباط صفات با مضامین آیات خداوند متعال در این آیه ی مبارکه به علت اصلی آن سرنوشت و انقراض و عذاب دردناک گذشتگان اشاره کرده و می افزاید: آن عذاب به خاطر این بود که رسولان آن ها با دلایل روشن و معجزات به سراغشان می آمدند ولی آن ها از روی کبر و غرور می گفتند: آیا انسان هایی می خواهند ما را هدایت کنند؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ لذا آیه را بدون عطف آورد تا به منزله ی جواب از سوال فرضی باشد، گویا سائلی پرسیده: چرا آن عذاب ها بر آن اقوام نازل شد؟ جوابش این است که آن عذاب برای این بود که آن ها پیامبران را تکذیب می کردند و می گفتند: آیا افرادی از بشر که هیچ برتری بر ما ندارند ما را هدایت می کنند؟

به عنوان مثال امت حضرت نوح علیه السلام آن قدر لجبازی و تکبر داشتند که آن پیغمبر خدا آن ها را نفرین کرده و گفت:

«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا» (نوح: ۲۸)؛ پروردگارا! روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار، چرا که اگر آن ها را بگذاری بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند.

یا این که امت حضرت شعیب علیه السلام بت ها را آثار نیاکان و نشانه ی اصالت فرهنگی خود می پنداشتند، و از کم فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می بردند، در برابر شعیب چنین گفتند: «يَا شُعَيْبُ أَمْ لَكِ صَلَاتٌ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (انعام: ۱۴۸)؛ ای شعیب! آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم، و آنچه را می خواهیم در اموال مان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی!

اگر در آیه ی مورد بحث از مساله ی آمدن رسولان و دعوت آنان تعبیر به «كانت تاتيهم» یعنی «همیشه به سوی آنان می آمدند» کرد، و هم چنین از کفر کفار و سخنان ایشان تعبیر به «فقالوا» و «كفروا» و «تولوا» نمود که به مقابله دلالت دارد بر استمرار داشتن، به این جهت است که بفهماند کلمه و بهانه ی کفار در همه ی زمان ها یک چیز بوده و بر سر همان یک کلمه پافشاری هم داشتند، و آن کلمه و بهانه عبارت از عناد و لجبازی بوده است. و هم چنین در این آیه کلمه ی «بشر» آمده، و این واژه هم به یک نفر اطلاق می شود و هم بر جمع، و مراد از آن در این جا معنای دوم است؛ چون که در ادامه می فرماید: «يهدوننا ما را هدایت می کنند، و اگر کلمه ی «بشر» را نکره (بدون

الف و لام) آورده اند به منظور تحقیر هدایت گران بوده، و استفهام در این آیه انکاری است، می فرماید: آن ها از روی انکار پرسیدند: «أبشر یهدوننا» یک آدمی مثل خود ما! ما که از تو مهم تر هستیم، ما پسر فلانی هستیم، ما این قدر مال و اموال و زر و سیم داریم، آن وقت یک بشری مثل خود ما می خواهد هدایت مان کند! «فکفروا» کفران ورزیدند، «وتولوا» پشت کردند و اعراض نمودند. (جوهری، ۱۳۷۶: ۱۳۷).

این سخن از ایشان به جز کبرورزی منشا دیگری نداشته، علاوه بر این، اکثر این امت ها که هلاک شدند، بت پرست بودند، و منکر نبوت و معاد که اساس دعوت انبیا است، و به همین خاطر خدای متعال جمله ی «فکفروا وتولوا» را متفرع کرد بر جمله ی «أبشر یهدوننا» و فهماند که کفر و اعراض خود را بر اساس تکبر خود بنا کردند.

آن مردم لجوج و متکبر با این منطق پوچ به مخالفت با پیامبران شان برخاستند و کافر شدند، و از قبول حق سر برتافتند، در حالی که خداوند هم از ایمان آنها و هم از طاعتشان بی نیاز بود و هست و خواهد بود. و اگر آن ها را موظف به ایمان و اطاعت و پرهیز از گناه فرمود تنها برای منفعت خودشان و سعادت و نجاتشان در دنیا و آخرت بود. (احمدزاده، ۱۳۸۸: ۵۶).

لازم به ذکر است که تعبیر به «و استغنی الله» (خداوند بی نیاز بود) آن چنان مطلق است که بی نیازی او از همه چیز را می رساند حتی از ایمان و اطاعت انسان ها تا تصور نشود که این همه تاکید و اصرار به خاطر این است که سود این طاعت به خدا باز می گردد. آری خداوند بی نیاز است و شایسته ی هر گونه حمد و ستایش، اگر تمام کائنات کافر شوند بر دامن کبریا پیش نشیند، همان گونه که اگر همه ی مخلوقات مومن و مطیع فرمان او باشند چیزی بر جلالش افزوده نمی شود، این ما انسان هاییم که نیازمند به این برنامه های تربیتی و سازنده و تکامل بخش هستیم.

علاوه بر آیه ی مذکور، در قرآن آیات زیادی راجع به بی نیازی خداوند وجود دارد، در این جا به قسمتی از آن آیات اشاره می شود:

- ۱- «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ» (بقره: ۲۶۳). خداوند بی نیاز و بردبار است.
 - ۲- «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (بقره: ۲۶۷). بدانید که خدا بی نیاز و شایسته ی ستایش است.
 - ۳- «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷). به راستی که خداوند از جهانیان بی نیاز است
- با توجه به آیات و روایات ذکر شده، همه ی مخلوقات همیشه و در هر لحظه محتاج رحمت ذات حضرت حق هستند، خدای تبارک و تعالی برای این که رحمتش را بر خلائق نازل فرماید برای آن ها تکالیفی قرار داده است و گرنه اگر همه کافر شوند به خداوند هیچ ضرری نمی رسد. و اگر تمام خلق هم به خدا ایمان بیاورند و مشغول عبادت ذات حضرت حق بشوند هیچ چیز بر خدای تبارک و تعالی افزوده نمی شود، خداوند بی نیاز مطلق از جمیع خلائق و جمیع عبادت کنندگان است، و هیچ نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد..

بررسی پیوند صفات «خبیر» با مضامین آیات

در آیه ی ۸ سوره تغابن آمده است: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنَّوْبَ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» حال که چنین است، به خدای متعال و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، و خداوند به آنچه که شما عمل می کنید آگاه است و خبر دارد. همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت «خبیر» آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی خبیر

خبیر (الخبیر)، از اسمای حسنا ی الهی و به معنی عالم به امور از ریشه (خ ب ر) آمده و به عنوان یکی از اسمای الهی ۴۵ بار در قرآن کریم به کار رفته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۹۸).

معنی اصطلاحی خبیر

خبیر در اصطلاح، به معنای کسی است که به آنچه بوده و آنچه خواهد بود، داناست و آگاه به حقیقت اشیاست. (صادقی تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۸۱).

ارتباط صفات با مضامین آیات

بعد از بحث معاد، در این آیه چنین نتیجه گیری می کند: اکنون که قطعاً معاد و رستاخیز و حسابی در کار است، همه ی شما به خدای متعال و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، و بدانید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است. به این ترتیب دستور می دهد که خود را برای روز قیامت و رستاخیز از راه ایمان و عمل صالح آماده کنید، در این آیه ی مبارک که ایمان به سه اصل «خدای متعال» و «پیامبر عظیم الشان» و «قرآن کریم» توصیه شده و اصول دیگر نیز در این اصول مندرج هستند، پس لازم است هر عاقل و متفکری به این چند موضوع مهم نیز مؤمن شود.

صاحب «مفردات» گفته است: واژه ی «ایمان» بعضی وقت ها برای دین و شریعتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده استعمال می شود، و بر تمام کسانی که شریعت پیامبر را می پذیرند، و به ذات اقدس حق و پیامبری رسول خاتم صلی الله علیه و آله اقرار و اعتراف می کنند، شامل می شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۱۲۰).

و بعضی اوقات لفظ «ایمان» به روش مدح و ستایش به کار می رود که مراد، پذیرفتن و گردن نهادن نفس به حق است با تصدیق به آن، و ایمان به این معنا با جمع شدن سه حالت حاصل می شود:

یک؛ شناسایی یا تحقیق با اندیشه و دل.

دو؛ اقرار به زبان و بیان کردن آن.

سه؛ عمل کردن با اعضا و جوارح.

و به هر یک از اعتقاد و صدق گفتار و عمل صالح، ایمان می گویند. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۵۹).

عین همین معنا از مولی الموحدین امیر المومنین علیه السلام نقل شده هنگامی که از آن حضرت درباره ی تفسیر ایمان سوال شد، فرمودند:

«الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ، وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْأَعْرَاقِ» (شاذلی، ۱۴۲۱: ۶۱)؛ ایمان عبارت از معرفت و شناخت با قلب و اقرار به زبان و عمل با اعضا و جوارح بدن است.

بنابراین، ایمان نورانی است که اگر در اندرون انسان مستقر گردد، او را به تسلیم محض در برابر خدای متعال وادار می کند، و آثار این تسلیم قبل از هر چیز در اندیشه و فکر آدمی ظاهر می شود، و آن گاه بر تمایلات او اثر می گذارد، و ثمره ی آن بر تک تک اعضا و جوارح انسان ظاهر خواهد شد. در واقع ایمان، باور داشتن خدای متعال و همه ی پیامبران و به هم پیوسته بودن آن ها است، و هم چنین کتاب خدا و آنچه را که بر پیامبران نازل شده است و وجود ملائکه و پایبند بودن به لوازم آن ها است. ایمان نوعی اطمینان خاطر است که گویی از شخصیت فرد برخاسته است، اگر با انسان همراه باشد، اثبات آن نیازمند دلایل و شواهد جهان بیرون نیست، و همواره ماهیت متعلق آن از جنس نادیدنی است. و ایمان حقیقی بدون عمل به باورهای دینی تحقق پیدا نخواهد کرد، ظهور و تجلی ایمان حقیقی که موجب سربلندی انسان است، زمانی محقق می شود که اعتقاد به توحید و رسالت پیامبران و سایر برنامه های اعتقادی و اخلاقی جامه ی عمل صالح بپوشاند. لازمه ی التزام و ایمان به اصول و فروع دین، آشکار شدن آن در عمل صالح است، اگر انسان بر این باور باشد که رسول خدا فرستاده ای از سوی حضرت حق است، باید گفتار و رفتار او را وحی بدانند، و در حد توان عمل کند.

بررسی پیوند صفت «علیم» با مضامین آیات

در آیه ی ۱۱ آمده است:

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدای متعال، و هر کس به خدای سبحان ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند، و خدای تبارک و تعالی به هر چیز دانا است.

همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت علیم آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی علیم

علیم، از مشتقات «علم» و از اسما و صفات خداوند است و به معنی همیشه دانا آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۱: ۱۲۲).

معنی اصطلاحی علیم

در اصطلاح، علم از لوازم حیات است و حیات، صفت ذاتی اولی خداوند متعال است. علم او مثل سایر صفات ذات او، همیشه و لایزال در فعلیت تامه واجب و ثابت است. برای ذات و صفات او نهایت و حدّ و غایتی نیست، ازلی و ابدی و به هر چیزی محیط است؛ یعنی حقیقت علم او به معنای شهود، حضور و احاطه او بر هر چیز است. علیم، صفت مشبیه علم است و در موردی بکار می رود که به ثبوت صفت علم اشاره داشته باشد. (صادقی تهرانی، ۱۳۸۶: ۷۴).

ارتباط صفات با مضامین آیات

این آیه ی مبارکه از آیاتی است که معنای آن احتیاج به توضیح و فهم آن محتاج به بصیرت بیش تری دارد. در این آیه ی مبارکه که لفظ «اصاب» را به معنای حادثه می داند، حادثه ای که به انسان برخورد می کند و می رسد، این حادثه ممکن است نیکو باشد، و ممکن است حادثه ی ناگوار باشد که مصیبت است. به عبارت دیگر: واژه ی «مصیبت» به معنای صفت و حالتی است در انسان که در اثر برخورد به هر حادثه به او دست می دهد، ولی بیش تر اوقات در حوادث ناگوار استعمال می شود، حوادثی همراه با ضرر باشد. کاربرد نخست واژه ی «مصیبه»

در تیراندازی و به هدف خوردن تیر بوده و سپس به بلا و سختی و هر پیش آمد بد و امر ناگواری که بر انسان وارد می شود اختصاص یافته است (بیهقی، ۱۴۱۷: ۶۶).

به تعبیر روشن تر: مصایب عبارتند از حوادثی که آدمی با آن مواجه بشود، و در آن، آثار سوء و ناخوشایندی به جای گذارد. واژه ی «مصیبه» علاوه بر آیه ی مذکور در آیات دیگر قرآن کریم هم آمد: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۵)؛ قطعاً همه ی شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم، و بشارت بده به استقامت کنندگان، آن ها که هر گاه مصیبتی به ایشان می رسد می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. دو: «أَوْ لَمَّا أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۱۶۵)؛ آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: این مصیبت از کجاست؟! بگو: از ناحیه ی خود شما است که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید، خداوند بر هر چیزی قادر است، (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده شما را پیروز می کند).

معلوم می شود که قرآن در مقام بیان اصل کلی است، حال پاسخ این پرسش چگونه خواهد بود که بسیاری از این مصایب به وسیله ی ظلم ظالمان و اراده ی جباران به وجود می آیند، یا این که خود انسان بر اثر کوتاهی در انجام وظایف و یا ارتکاب کار خلاف شرع گرفتار آن می شود، آیا این ها همه به اذن خدای متعال است؟

می توان گفت: با توجه به آیات الهی، مصایب بر چند قسم تقسیم می شوند: یک، برخی از مصیبت ها هستند که انسان ها هیچ گونه نقشی در تحقق آن ها ندارند، و به صورت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر، فرد یا جامعه را فرا می گیرند مانند: زلزله و سیل و طوفان و آفت های مختلف، و هم چنین حوادثی که در نفوس انسان ها واقع می شوند مانند گرفتار شدن به چنگال مرگ، و انواع وقایع و حوادث دردناکی که دامن گیر انسان می شوند، همه ی آن ها از قبل مقدر شده و در لوح محفوظ ثبت است، و اراده ی بشر کمترین تاثیری در آن ندارد.

در واقع می توان گفت: وارد شدن این گونه مصیبت ها شکل امتحانی دارد که خداوند منان در سوره ی بقره فرمود «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۵)؛ قطعاً همه ی شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم، و بشارت بده به استقامت کنندگان. آن دسته از کسانی که با چنین حوادثی روبرو شدند، هنگامی که صبر و بردباری پیشه کردند، دورود و رحمت خدا شامل حال آن ها شده و از هدایت یافتگان هستند.

دو؛ دسته ای دیگر از مصیبت ها و گرفتاری هایی که خود انسان منشا و سرچشمه ی آن است، در واقع مجازات و کفاره گناہانی است که انسان مرتکب آن شده است مانند ظلم و بیدادگری، خیانت، و انحراف عقیدتی که هر یک به صورت مانعی در سر راه انسان قرار می گیرند. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۵۲).

در واقع یک نوع مجازات هشدار دهنده هستند که خداوند علت تحقق آن را خود انسان معرفی می کند و می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰)؛ هر مصیبتی که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.

سه؛ گرچه ظاهر آیه عام است و همه ی مصایب و حوادث را در بر می گیرد، ولی مطابق معمول در عمومات استثنایی وجود دارد، مانند مصایب و مشکلاتی که دامن گیر انبیا و ائمه معصومین علیهم السلام می شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آن ها بود، و هم چنین مصایبی که گریبان غیر معصومین را می گیرد و جنبه ی آزمون دارد.

در رابطه با این قسم از مصایب، روایات فراوانی در منابع حدیثی نقل شدند. از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَىٰ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ نَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ! «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّمَا مَا هَذِهِ فَبِمَا نَزَلَتْ، وَإِنَّمَا نَزَلَتْ فَبِمَا «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ - إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ۱۷۷)؛ هنگامی که سید الساجدین امام علی بن الحسین علیهما السلام بر یزید وارد شد، یزید نگاهی به او نمود و عرض کرد: یا علی! «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری: ۳۰). هر مصیبتی که به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند (اشاره به این که حوادث کربلا نتیجه ی اعمال خود شما بود) ولی امام علی بن الحسین علیه السلام در جواب فرمود: چنین نیست، این آیه در مورد ما نازل نشده است، آنچه درباره ی ما نازل شده آیه ی دیگری است که می فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید: ۲۲)؛

هیچ مصیبتی (ناخواسته در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر این که همه ی آن‌ها قبل از آن که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است، این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تاسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید (هدف از این مصایب عدم دل بستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است).

سپس امام سجاد علیه السلام ادامه داد: «فَتَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسَىٰ عَلَىٰ مَا فَاتَنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا، وَلَا نَفْرَحُ بِمَا أُوتِينَا» (اندلسی، ۱۴۲۰: ۸۴). ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده ایم غمگین نخواهیم شد، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم چهار؛ گاهی مصایب جنبه ی دسته‌جمعی دارد، و محصول گناهان جمعی است همان گونه که در سوره ی مبارکه ی روم می‌خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم: ۴۱)؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است، خدای متعال می‌خواهد نتیجه ی بعضی از اعمال شان را به آنان بچشاند، شاید (به سوی حق) باز گردند.

روشن است که این درباره ی جوامع انسانی است که به خاطر اعمال شان گرفتار نابسامانی‌ها می‌شوند. و در سوره ی مبارکه ی رعد آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ» (رعد: ۱۱). خداوند متعال سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

و امثال این آیات که گواهی می‌دهد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند برکات الهی شامل حال آن‌ها می‌شوند، و هر گاه فاسد شوند زندگی آن‌ها به فساد کشیده می‌شود.

در این رابطه روایات فراوانی نقل شدند. از مولی‌الموحدین حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَةُ يَا عَلِيُّ مَا مِنْ خَدَشٍ عُدُوٍّ وَلَا نَكْبَةٍ قَدَمٍ إِلَّا بِذَنْبٍ وَمَا عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يَعُودَ فِيهِ وَمَا عَاقَبَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُثَنَّىٰ عَلَىٰ عَبْدِهِ». (صابونی، ۱۴۰۹: ۵۲)؛ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: این آیه ی «وما أصابکم من مصیبه» (هر مصیبتی که به شما رسد...) بهترین آیه در قرآن مجید است، یا علی! هیچ خراش چوبی و هیچ لغزش و زمین خوردنی نیست مگر این که به واسطه ی گناهی است که انسان انجام می‌دهد، و آنچه را که خداوند در دنیا عفو می‌کند گرامی تر و بزرگوار تر از آن است که در قیامت هم انسان را به خاطر آن مجازات فرماید، و آن گناهی را که در این دنیا عقوبت فرموده عادل تر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد.

بررسی پیوند صفات «غفور» و «رحیم» با مضامین آیات

در آیه ی ۱۴ سوره تبااین آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان تان دشمنان شما هستند، از آن‌ها بر حذر باشید، و اگر عفو کنید و چشم ببوشید و ببخشید (خدا شما را می‌بخشد)؛ چرا که خداوند متعال بخشنده و مهربان است. همان‌طور که می‌بینیم، در آیه مذکور، صفت غفور و رحیم آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی غفور

غفور در لغت به معنی بسیار آمرزنده، همواره آمرزنده (غفور هم صفت مشببه است وهم صیغه مبالغه. کلمه عفو به معنای محو اثر است، و کلمه مغفرت به معنای پوشاندن است) (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲).

معنی اصطلاحی غفور

غفور در اصطلاح قرآنی به این معنی است که، خداوند عیوب و گناهان بندگان نادم را می‌پوشاند و آنها را از عذاب و کیفر حفظ کرده و اثر گناه را محو می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۹۷).

معنی لغوی رحیم

رحیم در لغت به معنی دلسوز، رؤوف، رحم دل، مهربان آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۱: ۸۴).

معنی اصطلاحی رحیم

رحیم در اصطلاح اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع، صالح و فرمانبر است؛ زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت، بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند. (مدرسی، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

ارتباط صفات با مضامین آیات

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده که ابو الجارود از ابو جعفر امام باقر العلوم علیه السلام در ذیل آیه ی «إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

وَذَلِكَ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْهَجْرَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَلَّقَ بِهٖ ابْنَهُ وَأَمْرَأَتَهُ ، وَقَالُوا : نَنْشُدُكَ اللَّهُ أَنْ تَذْهَبَ عَنَّا وَتَدْعَنَا فَنَضْبِعَ بَعْدَكَ؟ فَمِنْهُمْ مَنْ يَطْبِيعُ أَهْلَهُ قِيَقِيمٌ ، فَحَذَرَهُمُ اللَّهُ أَبْنَاءَهُمْ وَنِسَاءَهُمْ وَنَهَاهُمْ عَنْ طَاعَتِهِمْ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْضِي وَيَدْرُهُمْ وَ يَقُولُ : أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَهَاجِرُوا مَعِيَ ثُمَّ يَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ فِي دَارِ الْهَجْرَةِ ، لَا أَنْفَعَكُمْ بِشَيْءٍ أَبَدًا ، فَلَمَّا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُوفِيَ وَيُحْسِنَ وَيَصِلَهُمْ ، فَقَالَ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (قمی، ۱۴۱۰: ۳۶-۳۵)؛ این آیه راجع به مسلمانانی است که وقتی می خواستند از وطن کا فرنشین خود به «دار هجرت» مهاجرت کنند، زن و فرزندشان دست به دامن شان انداخته و آن ها را از رفتن باز می داشتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که از ما دست بر مدار که بعد از رفتنت از بین خواهیم رفت ، بعضی از مسلمانان تسلیم خواسته ی زن و فرزند خود می شدند، و در دارالکفر» می ماندند، و آیه ی شریفه آنان را از چنین زن و فرزندان بر حذر داشته، از اطاعت آنان نهی فرموده. بعضی دیگر از مسلمانان تسلیم نمی شدند، و راه خدای متعال را پیش گرفته، از زن و فرزند دست بر می داشتند، و می گفتند: به خدا سوگند اگر شما با من مهاجرت نکنید، و خداوند من و شما را در «دار الهجره» جمع کند، دیگر کاری به کارتان نخواهم داشت، و تا ابد سودی به شما نخواهم رساند. ولی خدای تبارک و تعالی دستور داد بعد از آن که در دار هجرت به زن و فرزند خود رسیدند از سوگند خود صرف نظر نموده، به بهترین وجه با آنان برخورد نمایند، و صله ی رحم را رعایت کنند و فرمود: «وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغَفَّرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» نظیر همین معنا را در تفسیر «در منثور» از ابن عباس نقل کرده است.

هر چند مورد خطاب آیه ی مبارکه مومنین هستند ولی اختصاص به آنان ندارد؛ چون همسران و فرزندان غیر مومنین هم عدو آن ها هستند؛ زیرا روی سخن و موضوع بحث درباره ی مومنین است که ایمان آورده اند تا هدایت شوند، و خدای متعال و پیغمبرش را اطاعت کنند، و بر خدای سبحان توکل نمایند، و خداوند آن ها را از موانعی که در سر راه آنان است، آگاه می کند تا از آن ها بر حذر باشند، آن موانع بعضی از همسران و فرزندان هستند، این گروه از همسر و فرزند به ظاهر دوست ولی در باطن دشمنند.

و هم چنین محبتی که از پدران به فرزندان، و فرزندان نسبت به پدر دارند، و دل بستگی درونی و محبتی که بین زن و شوهر وجود دارد، ظاهرش محبت است ولی ممکن است که در واقع عداوت و دشمنی باشد، آیه ی مبارکه این مساله را تذکر می دهد، و این مطلب بسیار مهم است که در جامعه باید به خوبی در این قضیه دقت شود.

همچنین در خصوص والدین شایسته دوستان حقیقی نیز باید گفت که پدر و مادر مهربان آن هایی هستند که در ابتدا به فکر اعتقادات فرزندان خود باشند، و تا حد امکان سعی و تلاش کنند تا راه های سعادت و خوشبختی را به آن ها نشان دهند، و مانع انحراف آنان گردند، همان طوری که خدای تبارک و تعالی در سوره ی مبارکه ی تحریم فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقْوُدْهَا النَّاسُ وَالْأَجْرَارُ» (تحریم: ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده ی خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگه دارید. نجات دادن خود و خانواده از آتش جهنم فقط در سایه سار تبعیت از فرامین دینی میسر و ممکن است، و رضایت خالق را بر رضایت خود ترجیح دادن سبب سعادت و پیروزی انسان می شود اگر چه بعضی از رفتارها مایه ی رنجش و اکراه دیگران باشد.

خدای متعال از یک سو فرزندان را به احترام و تکریم پدر و مادر فرمان می دهد، و از سوی دیگر حقی را برای فرزندان به عهده ی پدر و مادر می گذارد، در واقع هر دوی آن ها در یوم الحساب مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. همان طوری که مشاهده می شود در آیه ی اول احترام به والدین در ردیف توحید الهی قرار گرفته است.

بررسی پیوند صفات «شکور» و «حلیم» با مضامین آیات

در آیه ی ۱۷ سوره تغابن آمده است: «إِنَّ تَقْرِيضًا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا يَضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»؛ اگر به خدا قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می سازد و شما را می بخشد؛ و خداوند شکر کننده و بردبار است.

همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت شکور و حلیم آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی شکور

شکور در لغت به معنی سپاس گزارنده، سپاس گزار، بسیار سپاس گزارنده آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۲۴).

معنی اصطلاحی شکور

در اصطلاح، صفت «شکور» (بسیار سپاس گزار) ، «مبالغه در «شاکر» (سپاس گزار) است و «شکر» یعنی: ستایش نیکی کننده، به سبب نیکی ای که بر تو ارزانی داشته است، و شکر (سپاس گزاری / قدردانی)، با گفتار و کردار، ممکن می شود و مانند حمد است، جز آن

که حمد، اعم از آن است، چرا که تو انسانی را به خاطر ویژگی های زیبای او و به خاطر نیکی او حمد می کنی؛ اما تنها به خاطر نیکی او (و نه دیگر ویژگی هایش) او را شکر می نمایی. (صادقی تهرانی، ۱۳۸۷: ۱۵۶).

معنی لغوی حلیم

حلیم از ریشه حلم به معنای نگهداری نفس و طبع از هیجان غضب است، و به معنای عقل نیز آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۶۳).

معنی اصطلاحی حلیم

در اصطلاح حلیم پرهیز از عجله دانسته‌اند. حلیم به کسی گفته می‌شود که پیش از هر کاری در آن اندیشه می‌کند و بی‌دلیل در انجام دادن آن شتاب نمی‌کند، چنان که به خردمند نیز مجازاً حلیم گفته شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

ارتباط صفات با مضامین آیات

در خصوص جهات این آیه می‌توان به چند جهت اشاره داشت:

جهت اول: قرض دادن به خدای متعال

واژه ی «قوض» در اصل لغت به معنای نوعی بریدن و قطع کردن است، و هم چنین عبور کردن و گذشتن هم قرض نامیده شده، و چیزی هم از کسی به انسان منتقل می‌شود به شرطی که عوض آن را برگرداند قرض نامیده شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۹۶).

خدای سبحان در آیه ی مورد بحث با نوای استفهامی و تشویق آمیز و بدون آن که دستور دهد، مومنان را به کارهای نیک از جمله قرض دادن، فرا می‌خواند، هر کار خیری که برای خدای سبحان از کسی صادر شود، عنوان قرض الحسنه نیز به خود می‌گیرد، چه عبادت باشد و چه انفاق و یا خدمات اجتماعی.

بنابراین، قرض الحسنه در فرهنگ قرآن شامل قرض الحسنه ی فقهی نیز می‌شود. سر تعبیر عام از این معنا به «قرض الحسنه» به سبب محفوظ بودن اصل عمل نزد خدای متعال است، چنان که در عقد قرض، مال باز می‌گردد و خدا چندین برابر آن پاداش می‌دهد، البته قرضی که به سبب نداشتن حسن فعلی یا فاعلی یا در پی داشتن منت و اذیت باشد، مقبول خدای سبحان نیست. قرض الحسنه ی مالی از لحاظ صبغه ی مردمی نیز حسن است؛ زیرا جامعه را از فقر و بیکاری و ذلت می‌رهاند، و در تهذیب نفس و بخل زدایی نیز سهم بسزایی دارد. دادن پاداش مضاعف به قرض دهنده، خود دلیل بی‌نیازی پروردگار عالم از قرض است، و چنین پاداشی فقط مقدر خدای منان است، خدایی که مالک همه ی عالم هستی است همان طوری که در سوره ی مبارکه ی آل عمران فرمود: **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (آل عمران: ۱۸۹)؛ و حکومت آسمان ها و زمین از آن خدای متعال است، و خداوند بر همه چیز توانا است. و در سوره ی مبارکه ی مائده می‌فرماید:

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (مائده: ۱۷)؛ حکومت آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خدای سبحان است، هر چه بخواهد می‌آفریند (حتی انسانی بدون پدر مانند مسیح) و او بر هر چیزی توانا است.

تعبیر آیه ی مورد بحث، تعبیر عجیبی است که بارها در قرآن مجید در مورد انفاق فی سبیل الله تکرار شده، خدایی که آفریننده ی اصل و فرع وجود ما، و بخشنده ی تمام نعمت ها، و مالک اصلی همه ی ملک ها است، از ما وام می‌طلبد. و در برابر آن، وعده ی پاداش چند برابر و آموزش می‌دهد، و نیز از ما تشکر می‌کند، لطف و محبت بالاتر از این تصور نمی‌شود، و بزرگواری و رحمت فراتر از این ممکن نیست، ما چه هستیم و چه داریم که به او قرض دهیم؟ و علاوه بر این، چرا این همه پاداش عظیم بگیریم؟ از یک سو می‌خواهد اهمیت مساله ی انفاق را بیان کند، و از سوی دیگر نشانه ی لطف بی‌پایان خدای متعال در باره ی بندگان است.

انسان باید افتخار کند و به خودش بیالذ که طرف معامله اش خدای سبحان است؛ چون اگر شخصیتی بزرگ و امین و محترم از ما قرضی بخواهد، با رغبت و افتخار به او قرض می‌دهیم، همین خواسته را خدای سبحان از ما دارد که هم امین و صادق است و هم به نحو احسن به عهد خویش وفا می‌کند و چندین برابر پاداش می‌دهد. این گونه تعبیرها برای تشویق مومنان به انفاق است، و گر نه کسی که توفیق جهاد با جان و مال نصیبش می‌شود، در حقیقت آنچه را از دست خداوند به عنوان امانت یا عاریت گرفته است، در راه او مصرف می‌کند نه چیزی از خود را؛ زیرا جان و مال او، ملک حقیقی خداوند است، بنابر این تعبیرهایی مانند فروختن جان و قرض دادن مال به خداوند برای ترغیب انسان ها است، و در واقع خداوند مالک همه ی اشیا می‌باشد. (حسینی، ۱۳۸۸: ۴۵).

تغییر سیاق امر به انفاق در آیه ی گذشته به هیئت استفهامی در «من ذالذی...» برای این است که بسیاری از مردم حاضرند در امور عام المنفعه ی اقتصادی یا معنوی که نفع شخصی با نام و نشان دارد مانند احداث مسجد و مدرسه، شرکت کنند، ولی گذشتن از مال و مصرف آن در امور و مصالح عمومی که احیاناً مردم نیز از آن آگاه نمی‌شوند و ظهور اجتماعی ندارد، کاری بزرگ و بسیار دشوار است، و مردانی بلند همت می‌طلبد که به آن اقدام کنند، از این جهت قرآن کریم در فرمان انفاق مال، بجای استفاده از هیئت امر - که خالی از تکلیف نیست - تعبیر استفهامی آورده که مفید تشویق و تهییج و آرامش روانی است، چنان که برخی از کارها مقدر کسی جز خدای متعال یا بدون اذن او نیست، از این جهت با استفهام یاد می‌کند.

جهت دوم: هدف پروردگار از استقراض

هدف از استقراض الهی، بهره مندی شخص انفاق کننده است نه ذات خداوند متعال، بیان قرآن کریم در این باره چنین است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: ۲۴۵). کیست که به خدا قرض الحسنه ای دهد، (و از اموالی که خدای متعال به او بخشیده انفاق کند تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و خداوند است که روزی بندگان را محدود یا گسترده می سازد، (و انفاق هرگز باعث کمبود روزی آن ها نمی شود)، و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت). در سوره ی مبارکه ی دیگر فرمود:

«وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (مائده: ۱۲)؛ و خداوند (به بنی اسرائیل) فرمود: من با شما هستم اگر نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آن ها را یاری کنید، و به خدای سبحان قرض الحسنه بدهید (در راه او به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می پوشانم و می بخشم، و شما را در باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم، اما هر کس از شما بعد از این کافر شود از راه راست منحرف گردیده است.

در آیه ی شریفه ی دیگر می فرماید :

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید: ۱۱). کیست که به خدای متعال وام نیکو دهد و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پرارزشی است. و در سوره ی مبارکه ی حدید فرمود: «إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید: ۱۸). مردان و زنان انفاق کننده و آن ها که از این راه به خدای متعال قرض الحسنه دهند، این قرض الحسنه) برای آنان مضاعف می شود و پاداش پرارزشی دارند.

و در آیه ی کریمه ی دیگر می فرماید: «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (بقره: ۱۱۰)؛ و نماز را بر پا دارید و زکات بپردازید و به خدای منان قرض الحسنه دهید (در راه او انفاق نمایید) و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگ ترین پاداش خواهید یافت، و از خداوند آموزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است.

در این آیه ی شریفه بعد از امر کردن به نماز و زکات، مساله ی قرض را بیان می فرماید که این امر، بیان اهمیت این موضوع است.

نتیجه ی قرض دادن به ذات احدیت طبق آیه ی کریمه ی مورد بحث :

«يُضَاعِفُهُ لَكُمْ» چند برابر قرار دادن پاداش انفاق و قرض دادن تا هفتصد برابر.

«وَيَغْفِرُ لَكُمْ» گناه های شما را می بخشد.

«وَاللَّهُ شَكُورٌ» خدای متعال در مقابل انفاق و قرض دادن) شاکر است.

«حَلِيمٌ» حلیم و بردبار است (و در عقوبت بندگان عجله نمی کند).

بررسی پیوند صفات «العزیز» و «الحکیم» با مضامین آیات

در آیه ی ۱۸ سوره تغابن آمده است: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» او (خدای تبارک و تعالی دانای پنهان و آشکار است، و او عزیز و حکیم است.

همان طور که می بینیم، در آیه مذکور، صفت العزیز و الحکیم آمده است که در ذیل، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی و سپس پیوند آن دو با مضامین آیات، تبیین خواهد شد:

معنی لغوی عزیز

عزیز در لغت به چند معنا آمده است:

یک؛ غالب و نیرومند، دو؛ ارجمند و گرامی (شریف و کریم)، سه؛ کمیاب. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۹۰).

معنی اصطلاحی عزیز

در اصطلاح، صفت عزیز، خداوند کریم را بر قادر بودنش نسبت به همه موجودات توصیف می کند که هیچ موجودی را شاید با او مقایسه نمود و پیوسته اوست که بر جهان و جهانیان غالب و چیره است و باید او را بر عزت و عظمت یاد کرد و اظهار عبودیت دائمی و خالصانه نسبت به ساحت مقدس او داشت. لغویون در اصل معنای عزت و عزیز اختلاف نظری ندارند، ولی در مصادیق و وجه ارتباط آن با اصل کلمه اختلافاتی وجود دارد. (کریمی، ۱۳۹۰: ۱۲۶).

معنی لغوی حکیم

حکیم مشتق از "ح ک م" که در اصل به معنای منع و بازداشتن است برای اصلاح. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱: ۱۸۴).

معنی اصطلاحی حکیم

حکیم در اصطلاح به معنی، کسی است که همیشه و در هر حال، مشغول جلوگیری از رفتن مخلوقات به سوی فساد می باشد و هدایت آن ها را به سمت صلاح بر عهده دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۱۹۱).

ارتباط صفات با مضامین آیات

پروردگار عالم از تمام اعمال بندگان آگاه است، چه انفاق و قرض باشد یا غیراین ها، و چه در خلوت انجام بگیرد یا در آشکار، و اگر تقاضای قرض می کند به خاطر نیازمندی و قدرت نداشتن او نمی باشد، بلکه این درخواست، لطف و محبت او را می رساند، و وعده ی اجر و پاداش فراوان در برابر قرضها، به مقتضای حکمت او می باشد.

بنابراین، اوصافی که در آیه ی شریفه قبل و در این آیه ی کریمه ذکر شدند، تماماً با جریان قرض و انفاق در راه او ارتباط دارند. اما تامل در این اوصاف، علاوه بر تشویق به این اعمال، انسان را در رابطه با اطاعت از حق تعالی و پرهیز از گناهان مصمم تر می کند، و روح تقوا و قوت قلب و اراده ی مستحکم به او می بخشد. به عبارت دیگر، خداوند در هر صحنه حاضر و به غیب و شهادت آگاه است، منظور از غیب در این جا غیب نسبی است؛ زیرا غیب و شهادت انسان ها همه و همه مشهود خداوند است و گر نه علم با غیب سازگار نیست؛ زیرا علم یعنی ظهور و شهود و حضور، در حالی که «غیب» به معنای پنهان و غیر ظاهر است، پس «عالم الغیب» بودن خدای سبحان، ارشاد به نفی موضوع (یعنی غیب) است، و آلا خداوند بر همه چیز گواه و عالم است. (سیوطی، ۱۴۲۱: ۶۵).

عالم الغیب بودن خدای متعال در آیات متعددی از قرآن کریم بیان شده که در مواردی لفظ غیب و شهادت در کنار هم آمدند، در این جا به چند مورد اشاره می شود:

یک؛ «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (رعد: ۹) او از غیب و شهود آگاه و بزرگ و متعالی است.

دو؛ «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (مومنون: ۹۲) او دانای پنهان و آشکار است، پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می دهند.

سه؛ «ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» (سجده: ۶) او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است، و شکست ناپذیر و مهربان است.

نتیجه گیری:

اسما و صفات الهی در سراسر قرآن به چشم می خورد. اما تکرار و فراوانی آنها در فواصل آیات بیشتر است. در سوره تغابن نیز در آیات مختلفی، این اسامی به چشم می خورد؛ به طوری که در برخی آیات، یک اسم و در برخی دیگر از آیات، دو اسم از اسماء الحسنی ذکر شده است. دست یافتن به حکمت و نوع ارتباط به کار رفته میان اسامی و محتوای آیات و غرض سوره ها، از مباحث مورد توجه قرآن پژوهان بوده است. نگاه تفسیری به این موضوع در سوره تغابن نشان می دهد که:

یک؛ پیوند اسما و صفات الهی در بیشتر موارد با خود آیه است که یا با صدر، یا با عبارات میانی و یا ذیل آیات می باشد. پربسامدترین عنوان مطرح شده برای آنها، تعلیل آیات، تکمیل محتوای آیات، تهدید و هشدار، و تأکید بر محتوا با موضوعات مطرح شده در آیات است. دو؛ زمانی نیز این تناسب با آیه یا آیات قبل از خود است که در این حالت نیز تأیید و تأکید مفهوم آیه قبل، هماهنگی با موضوع آیات قبل، و یا تعلیل آیات قبل می باشد.

سه؛ در اندک مواردی نیز با آیه و آیات بعد از خود مرتبط می شود که در این صورت، به عنوان زمینه و مقدمه چینی برای آمادگی در خصوص احکام جدید است.

بررسی ارتباط اسماء الهی با مضامین آیات در سوره تغابن روشن می سازد که این ارتباط فقط به آیه ای که اسماء الهی در پایان آن ذکر شده است، محدود نمی شود، بلکه ممکن است این ارتباط با آیه قبل، هر دو آیه قبل و بعد، محتوای چند آیه یا با محتوای کلی یا کلیدی سوره برقرار شود.

به طور کلی، در ارتباط اسماء الهی با محتوای آیات، دو رابطه ممکن است برقرار شود: یکی رابطه مستقیم و بی واسطه است و دیگری رابطه غیر مستقیم و با واسطه. در ارتباط مستقیم با آیات، ارتباط با صدر، ذیل و میانه یا مضمون کل یک آیه می تواند صورت گیرد. در ارتباط غیر مستقیم نیز یک واسطه در معنا قرار می گیرد و ارتباط میان آنها برقرار می شود.

منابع و مراجع

- [۱] ابن عربی، محیی‌الدین محمد. (۱۴۲۲ق.). تفسیر ابن عربی. ج ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- [۲] ابن‌منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴ق.). لسان العرب. ج ۳. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- [۳] ابوحیان اندلسی، محمدبن یوسف. (۱۴۲۰ق.). البحر المحیط فی التفسیر. بیروت: دارالفکر.
- [۴] بحرانی، سید هاشم. (۱۴۱۶ق.). البرهان فی تفسیر القرآن. ج ۱. تهران: بنیاد بعثت.
- [۵] بلاغی، محمدجواد. (۱۴۲۰ق.). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن. ج ۱. قم: بعثت.
- [۶] جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). تسنیم. ج ۱. قم: مرکز نشر اسراء.
- [۷] حقی بروسوی، اسماعیل. (بی‌تا). تفسیر روح البیان. بیروت: دارالفکر.
- [۸] خانی، رضا و حشمت‌الله ریاضی. (۱۳۷۲). ترجمه تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة. ج ۱. تهران: دانشگاه پیام نور.
- [۹] راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). مفردات الفاظ قرآن. ج ۱. بیروت- دمشق: دارالقلم - دارالشامیة.
- [۱۰] زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. ج ۳. بیروت: دار الکتب العربی.
- [۱۱] سبزواری نجفی، محمدبن حبیب‌الله. (۱۴۱۹ق.). ارشاد الأذهان إلی تفسیر القرآن. ج ۱. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- [۱۲] صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۱۹ق.). البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن. ج ۱. قم: مؤلف.
- [۱۳] طالقانی، سید محمود. (۱۳۶۲). پرتوی از قرآن. ج ۴. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- [۱۴] طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۸۷). ترجمه تفسیر المیزان. سید محمدباقر موسوی همدانی. ج ۵. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- [۱۵] _____ (۱۳۷۴). رسائل توحیدی. به کوشش سید هادی خسروشاهی. ترجمه و تحقیق علی شیروانی. قم: بوستان کتاب.
- [۱۶] _____ (۱۴۱۷ق.). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- [۱۷] طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ج ۱. ج ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- [۱۸] _____ (۱۳۷۷). جوامع الجامع. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم.
- [۱۹] طبری، محمدبن جریر. (۱۴۱۲ق.). جامع البیان فی تفسیر القرآن. ج ۱. بیروت: دار المعرفة.
- [۲۰] طوسی، محمدبن حسن. (بی‌تا). تفسیر التبیان. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- [۲۱] طبیب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). اطیب البیان. ج ۲. تهران: اسلام.
- [۲۲] عسکری، أبوهلال. (۱۴۰۰ق.). الفروق فی اللغة. ج ۱. بیروت: دار الآفاق الجدیدة.
- [۲۳] فخرالدین رازی، محمدبن عمر. (۱۴۲۰ق.). مفاتیح الغیب. ج ۳. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- [۲۴] فیض کاشانی، محسن. (۱۴۱۵ق.). تفسیر الصافی. ج ۲. تهران: الصدر.
- [۲۵] قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۷). احسن الحدیث. ج ۳. تهران: بعثت.
- [۲۶] کاشانی، فتح‌الله. (۱۳۳۶). منهج الصادقین. تهران: کتابفروشی محمدحسن علمی.
- [۲۷] گنابادی، محمد. (۱۴۰۸ق.). بیان السعادة فی مقامات العبادة. ج ۲. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- [۲۸] مدرس، سید محمدتقی. (۱۳۷۷). تفسیر هدایت. ج ۱. مشهد: آستان قدس رضوی.
- [۲۹] مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- [۳۰] _____ (۱۳۸۰). تفسیر روشن. ج ۱. تهران: مرکز نشر کتاب.
- [۳۱] مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴ق.). تفسیر الکاشف. ج ۱. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- [۳۲] مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. ج ۱. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- [۳۳] موسوی سبزواری، سید عبدالأعلی. (۱۴۰۹ق.). مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن. ج ۲. بیروت: مؤسسه اهل بیت (ع).